

تغییر هویت دولت در مصر و تحول سیاست خارجی این کشور؛ مطالعه موردی مساله فلسطین و بحران سوریه

محمد رضا حاتمی*

احمد جرفی**

چکیده

مصر به عنوان یکی از بازیگران اصلی منطقه تاثیر قابل توجهی بر روند و آینده تحولات منطقه داشته و فهم عوامل موثر بر شکل گیری و تغییر سیاست خارجی آن دارای اهمیت می باشد. وقوع تحولات مختلف طی چند سال اخیر در مصر در کنار فشارها و تعاملات بیرونی با مسائل مهمی نظیر تحول در هویت دولت در این کشور همراه شده است. به طوری که منابع و مولفه های هویت بخش دولت مصر، به عنوان پدیده ای غیر ایستا طی چند سال اخیر در حال تغییر بوده اند. این موضوع پیامدهایی برای سیاست خارجی این کشور نیز به همراه داشته است؛ زیرا هر گونه تغییر در هویت یک دولت به تعریف منافع و اولویت های جدیدی برای سیاست

* دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه پیام نور مرکز غرب تهران، ایران (نویسنده مسئول: hatam@gharb.tpnu.ac.ir).
** کارشناسی ارشد مطالعات خاور میانه و شمال افریقا، دانشکده روابط بین الملل وزارت امور خارجه، تهران، ایران.

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۲/۱۰

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱۲/۰۵

فصلنامه پژوهش های روابط بین الملل، دوره اول، شماره بیست و سوم، صص ۴۲-۱۵

خارجی آن منجر می‌شود و این مساله زمینه تغییر در رویکردهای سیاست خارجی آن دولت را اجتناب‌ناپذیر خواهد کرد. لذا بررسی و تبیین اثرگذاری تغییر هویت دولت مصر بر سیاست خارجی این کشور به‌عنوان یک مساله دارای اهمیت، موضوع پژوهش حاضر می‌باشد. در این رابطه، این نوشتار به‌منظور پاسخ به این پرسش اصلی که علت بروز تغییرات و چرخش در سیاست خارجی مصر نسبت به مسائل منطقه چیست؟ با استفاده از رویکرد نظری سازه‌نگاری تلاش دارد با تمرکز بر تغییرات هویتی و مولفه‌های هویت بخش دولت مصر به ریشه‌یابی تحولات سیاست خارجی آن بپردازد و به‌منظور بررسی دقیق‌تر مساله، از دو موضوع مساله فلسطین و بحران سوریه و مرور تحول رویکرد مصر نسبت به آنها استفاده خواهد شد. شایان ذکر است در این پژوهش از روش توصیفی- تحلیلی بر مبنای جمع‌آوری داده‌ها استفاده شده است.

واژه‌های کلیدی: دولت، مصر، هویت، سیاست خارجی، سازه‌نگاری.

مقدمه

هویت دولت‌ها و چگونگی برداشت‌های نخبگان سیاسی حاکم بر دولت از خود و دیگران، یکی از عوامل اصلی شکل‌دهنده به سیاست‌ها و رویکردهای سیاسی آنها به شمار می‌رود. در واقع، با تعریفی که یک بازیگر از جمله دولت‌ها از خود داشته و جایگاهی که متعاقب این تعریف هویتی برای خود در مواجهه با دیگر بازیگران و موضوعات در نظر می‌گیرند، اولویت‌ها، اهداف و منافع آنها روشن می‌شود. زیرا هویت دولت‌ها را می‌توان بیانگر اهداف و منافع آنها دانست. در رابطه با رویکردهای سیاست خارجی نیز هویت دولت‌ها و چگونگی تعریف و برداشت از آن عامل مهمی در اولویت‌بندی مسائل و منافع محسوب می‌شود. به طوری که می‌توان گفت چگونگی هویت دولت‌ها در کنار عامل پایدار جغرافیا، دو عامل اصلی شکل‌دهنده به رویکردها و رفتارهای سیاست خارجی دولت‌ها به شمار می‌روند که عنصر جغرافیا را می‌توان عامل ثبات و تغییر در هویت را عامل تحول رفتارها در نظر گرفت. بدین صورت که هویت هر دولت با تعریف منافع، اولویت‌ها و اهداف سیاست خارجی آن را مشخص خواهد کرد. با توجه به این مساله، می‌توان اظهار داشت هر گونه تغییر در هویت دولت‌ها نیز از آنجا که به تعریف منافع جدیدی برای آنها می‌انجامد، دارای پیامدهایی برای سیاست خارجی خواهد بود و منجر به تحول رفتارهای سیاست خارجی دولت‌ها خواهد شد.

این نوشتار با توجه به جایگاه و نقش مهم مصر به‌عنوان یکی از بازیگران سنتی و تاثیرگذار در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا، در پی بررسی چرایی تغییرات در سیاست خارجی این کشور به‌خصوص در سال‌های اخیر در قبال مسائل منطقه است. لذا از آنجا که طی دهه‌های اخیر دولت مصر همواره یکی از بازیگران تاثیرگذار در مسائل مهم منطقه نظیر مساله فلسطین بوده است، فهم تحولات سیاست خارجی این کشور و بررسی ریشه‌های بروز تغییرات در رویکردها و اولویت‌های آن در سیاست خارجی امری ضروری

می‌باشد. بر این اساس، این مقاله با در نظر داشتن اهمیت و تاثیر گذاری هویت دولت‌ها و مولفه‌های هویت‌بخش آنها بر سیاست‌گذاری خارجی، در پی بررسی تاثیر گذاری تغییرات هویتی سال‌های اخیر دولت‌های مصر به منظور فهم تحولات و تغییرات در سیاست خارجی این دولت است. به همین جهت، برای بررسی بهتر و دقیق‌تر این موضوع، به بررسی و مرور تحولات و تغییرات کنش‌ها و رویکرد سیاست خارجی مصر نسبت به دو موضوع مساله فلسطین، به‌عنوان یک بحران قدیمی، و بحران سوریه به‌عنوان یک بحران جدید در منطقه می‌پردازیم.

در این راستا، این پژوهش این پرسش اساسی را مدنظر دارد که علت بروز تغییرات و چرخش در سیاست خارجی دولت مصر نسبت به مسائل جاری منطقه چیست؟ یا چه عامل یا عواملی منجر به بروز تغییرات در سیاست خارجی دولت مصر در قبال مسائل منطقه شده‌اند؟ در پاسخ این فرضیه را مطرح می‌کند که تغییرات در مبانی هویتی دولت مصر و تحول مولفه‌های هویت‌بخش آن متعاقب تحولات داخلی و فشارها و تعاملات خارجی منجر به تعریف منافع و اولویت‌های متفاوتی برای سیاست خارجی این کشور شده‌اند و این امر رویکردهای این دولت در قبال مسائل منطقه به‌ویژه مساله فلسطین و بحران سوریه را دچار تغییر کرده است. شایان ذکر است از آنجا که در میان نظریه‌های مرتبط با سیاست خارجی دولت‌ها، رویکرد سازه‌انگاری با تاکید به اهمیت تعیین‌کننده عوامل معنایی در کنار عوامل مادی به موضوع هویت در شکل‌گیری و تحول سیاست خارجی توجه دارد، در این پژوهش از این چارچوب نظری برای تحلیل و تبیین موضوع استفاده خواهد شد.

۱. چارچوب نظری: رویکرد سازه‌انگاری

یکی از رویکردهای نظری مهم روابط بین‌الملل در دهه‌های اخیر سازه‌انگاری یا برساخته‌گرایی است که نه تنها فهم نوینی از روابط بین‌الملل ارائه می‌دهد، بلکه بر خلاف برخی نظریات جریان اصلی کاربرد مناسبی در تحلیل سیاست خارجی دولت‌ها و توضیح تغییر رفتارهای خارجی آنها محسوب می‌شود. در واقع یکی از ابعاد مهم نظریه سازه‌انگاران روابط بین‌الملل، دیدگاهی است که این رویکرد نظری با استفاده از مبانی فرانظری خود نسبت به تجزیه و تحلیل سیاست خارجی ارائه می‌دهد و در نظریات دیگر کمتر به آن

توجه شده است. بدین صورت که سازه‌انگاران با تاکید بر مساله هویت علاوه بر توضیح رفتارهای خارجی دولتها، روند تکوین منافع و شکل‌گیری اولویت‌های سیاست خارجی را تحلیل می‌کنند.

ویژگی‌های اولیه و کلی سازه‌انگاری در تحلیل موضوعات مختلف در روابط بین‌الملل را می‌توان در سه محور بیان کرد: نخست، سازه‌انگاران معتقدند ساختارها به رفتار کنش‌گران اجتماعی و سیاسی اعم از افراد و دولتها شکل می‌دهند و در این میان، ساختارهای فکری و هنجاری نیز همانند ساختارهای مادی اهمیت دارند. دوم، از آنجا که پیروان این رویکرد نظری هویت را الهام‌بخش منافع و متعاقب آن کنش‌ها می‌دانند، فهم اینکه چگونه ساختارهای فکری و هنجاری بر هویت کنشگران تاثیرگذارند دارای اهمیت است. سوم، با توجه به دیدگاه هستی‌شناسانه سازه‌انگاری در تاکید بر قوام‌بخشی متقابل ساختار و کارگزار، علاوه بر توجه به تاثیرگذاری ساختارها در هویت کنشگران و منافع آنها، کارگزاران نیز به همراه رویه‌ها در حفظ و تحول ساختارها نقش آفرین هستند (مشیرزاده، ۱۳۸۶: ۳۳۳-۳۲۴).

یکی از ویژگی‌های اصلی سازه‌انگاری تاکید بر نقش هویت در برداشت بازیگران از یکدیگر در مقابل مولفه‌هایی مانند قدرت و یا توازن تهدید در نظریه‌های جریان اصلی است. بدین شکل که نوع هویت بازیگران را عنصر تعیین‌کننده رفتارها و تعاملات آنها می‌پندارند. این اختلاف در دیدگاه‌های این نظریه‌ها در مورد نوع منطق رفتاری بازیگران نمایان است. در حالی که نظریه‌های خردگرا معتقد به «منطق نتیجه‌گرایی»^۱ در رفتار کشورها با دیگران هستند، سازه‌انگاری «منطق تناسب‌گرایی»^۲ را پایه اصلی رفتار کشورها می‌دانند. یعنی روابط کشورها با دیگران نه صرفاً بر اساس منطق و سود زیان، بلکه به تناسب نوع هویت و جایگاهی که یک کشور در نظام بین‌الملل برای خود تعریف کرده است شکل می‌گیرد و بازیگران از قوانینی پیروی می‌کنند که نشانگر نوع هویت و جایگاه ویژه آنها در نظام بین‌الملل است. منطق رفتاری تناسب‌گرایی بر رفتارهای هنجارمحوری دلالت دارد و این به معنای نادیده گرفتن منافع ملی و نتایج رفتاری خود در نظریه سازه‌انگاری نیست، بلکه به این معنی است که منافع و اولویت‌های سیاست خارجی دولتها نه به‌عنوان

1. Logic of Consequentialism
2. Logic of Appropriateness

یک مفهوم از پیش تعیین شده، بلکه در چارچوب هویت و هنجارهای حاکم بر دولت‌ها معنا می‌یابد (محمدنیا، ۱۳۹۳: ۶۸).

همچنین سازه‌انگاری بر خلاف نظریه‌های جریان اصلی که هویت کنش‌گران در نظام بین‌الملل را مفروض، ثابت و از پیش تعیین شده و برونزاد در نظر می‌گیرند، بر ساخته‌بودن هویت‌ها و درونزا بودن آنها نسبت به تعاملات تاکید می‌کند و هویت را یک واقعیت اجتماعی می‌داند. از سویی دیگر، این هویت برساخته در سازه‌انگاری به‌عنوان عامل میانجی میان هنجارها و قواعد یا همان ساختارهای معنایی بینادهنی و منافع کنش‌گران عمل می‌کند. یعنی متعاقب شکل‌گیری هویت متأثر از قواعد و هنجارها است که کنش‌گران می‌توانند منافع و به‌طور کلی سیاست خارجی خود را تعریف کنند. بنابراین هویت‌ها پایه و اساس منافع هستند و دولت‌ها بر اساس نوع هویتی که برای خود تعریف کرده‌اند، منافع خود را تعیین می‌کنند. تاجایی که معتقدند با توجه به امکان تغییر هویت و منافع امکان تغییر رفتارهای خصمانه یا همکاری‌جویانه در مواجهه با دیگر بازیگران وجود دارد (هادیان، ۱۳۸۲: ۹۲۴).

در نظر داشتن نقش عوامل معنایی مانند هنجارها و فرهنگ در تحلیل سیاست خارجی کشورها از دیدگاه سازه‌انگاران، در پیوند با مساله هویت قرار دارد. در واقع همانند تحلیل و فهم سازه‌انگاران از سیاست بین‌الملل، تحلیل سیاست خارجی از منظر این نظریه نیز، تا حد زیادی بر محور هویت بازیگران قرار دارد. طبق دیدگاه سازه‌انگاران، اینکه یک کشور خود را در چه جایگاهی از نظام بین‌الملل ببیند، تاثیر قابل توجهی در سیاست خارجی آن دارد. زیرا این جایگاه بیان‌کننده موقعیت آن از سوی خود و دیگران یا به بیان بهتر هویت آن است. سیاست خارجی از این منظر چیزی جز تمرکز بر هویت ملی در کنار فهم اهداف ملی، نقش‌ها و ارزش‌های این هویت نیست. زیرا بر پایه هویت است که جایگاه دولت در جهان، شناسایی دوستان و دشمنان آن و تعیین منافع آن مشخص می‌شود. پس هویت دارای نقش محوری در شکل‌دهی به سیاست خارجی و فهم و تبیین آن از دیدگاه سازه‌انگاری است (Hopf, 2000: 175). علاوه بر این، سازه‌انگاران با تاکید بر اهمیت عناصری مانند هنجارها، ارزش‌ها و رویه‌ها در شکل‌گیری هویت بازیگران و امکان تغییر در آن، تحول در نظام بین‌الملل و تغییر در سیاست خارجی بازیگران را متعاقب تغییرات در هویت آنها امکان‌پذیر می‌دانند و این یکی از ویژگی‌های متمایز سازه‌انگاری در تحلیل

تحول در سیاست خارجی دولت‌ها است (جوادی‌ارجمند، ۱۳۹۲: ۵۴).

با وجود اهمیت کلیدی هویت در تحلیل سازه‌انگاران از سیاست خارجی، دیدگاه‌های واحدی در میان سازه‌انگاران در مورد چگونگی شکل‌گیری هویت بازیگران وجود ندارد و هر یک از طیف‌های مختلف این رویکرد نظری بر مسائل در سطوح مختلفی تاکید داشته‌اند. در این رابطه، سازه‌انگاری را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد: سازه‌انگاری نظام‌محور، سازه‌انگاری سطح واحد و سازه‌انگاری کل‌گرا. سازه‌انگاری نظام‌محور یا سیستمی دیدگاهی نزدیک به نواقع‌گرایان دارد و کانون توجه خود در مورد چگونگی شکل‌گیری هویت را صرفاً بر تعاملات میان کنش‌گران دولتی قرار می‌دهد. در این نوع، هر آنچه در قلمرو سیاسی داخلی وجود دارد یا روی می‌دهد، نادیده گرفته می‌شود. الکساندر ونت را می‌توان برجسته‌ترین فرد در میان این گروه معرفی کرد. ونت به دلیل گرایش به نظریه‌پردازی نظام‌محور، منابع هویت جمعی را کنار می‌گذارد و کانون توجه خود را این امر قرار می‌دهد که چگونه زمینه‌های ساختاری، فرآیندهای نظام‌محور و رویه‌های راهبردی انواع متفاوتی از هویت دولت را تولید و بازتولید می‌کنند (برچیل و دیگران، ۱۳۹۱: ۲۸۸-۲۸۹).

سازه‌انگاری سطح واحد بر خلاف نوع نظام‌محور آن، بر هنجارها و به‌طور کلی ساختارهای معنایی داخلی در شکل‌گیری هویت دولت‌ها تاکید دارد و نقطه مقابل دیدگاه‌های ونت به‌شمار می‌رود. سازه‌انگاران سطح واحد همانند «کاتزنستاین»^۱ به جای تاکید بر قلمروی خارجی، روابط میان هنجارهای اجتماعی، هویت‌ها و منافع دولت‌ها یعنی همان عوامل داخلی را مرکز توجه خود قرار می‌دهند. این شاخه از سازه‌انگاری بر تحولات هنجاری در سطح داخلی و تاثیر این تغییرات نوع روابط همکاری جویانه یا منازعه‌آمیز بین بازیگران تاکید دارد. بر این اساس، در این نوع از سازه‌انگاری فرآیندهای اجتماعی داخلی می‌توانند به‌عنوان مهم‌ترین منبع هویت‌ساز، منافع دولت‌ها را مستقل از تعاملات آنها در سطح بین‌المللی تعیین کند (Rues-Smith, 2001: 220).

رویکرد کل‌گرا نیز دوگانگی بین ساختارهای داخلی و سیستمی را به چالش می‌کشد و بر سازه‌های هنجاری در دو سطح ملی و بین‌المللی تاکید دارد. بدین شکل که تلاش دارد با تلفیق بین دو سطح تحلیل ملی و بین‌المللی، تحلیل جامعی از عناصر تاثیرگذار بر هویت

و منافع دولت‌ها ارائه دهد. «جان راگی»^۱ و «کراتوچویل»^۲ از محققان سازه‌نگاری کل‌گرا معتقدند که هر دو عامل هویت اجتماعی و هویت جمعی به‌عنوان یک چشم‌انداز تحلیلی و دو چهره از یک نظم سیاسی- اجتماعی واحد در شکل‌دهی به رفتار دولت‌ها تاثیرگذار هستند. هویت جمعی وجودی مقدم بر هویت اجتماعی دارد و قبل از تعاملات بین‌المللی شکل می‌گیرد. طبق این رهیافت، سیاست خارجی و کنش کشورها نتیجه تعامل بین هویت اجتماعی در سطح بیرونی و هویت جمعی در سطح داخلی است. به بیان دیگر، این نوع از سازه‌نگاری معتقد است شکل‌گیری هویت دولت‌ها متأثر از تحولات داخلی و عوامل بیرونی می‌باشد (Price and Reus-Smit, 1998: 265).

در این نوشتار ضمن در نظر داشتن جایگاه تعیین‌کننده هویت در شکل‌دهی به منافع دولت‌ها و تاثیر تغییرات هویتی این بازیگران بر رفتارهای سیاست خارجی آنها، تلاش خواهد شد به توضیح و تحلیل تغییرات در سیاست خارجی مصر متعاقب تحولات در هویت دولت‌ها در این کشور با استفاده از رویکرد سازه‌نگاری پرداخته شود. لذا از آنجا که تحولات هویتی و تغییرات در برداشته‌های هویتی دولت‌های مصری از خود متأثر از عوامل داخلی و خارجی بوده است، با استفاده از رویکرد سازه‌نگاری کل‌گرا به تحلیل تغییرات در رفتارهای خارجی دولت‌های مصر پرداخته می‌شود.

۲. تغییر دولت‌ها در مصر و تحول مبانی هویت‌بخش آنها

از دوران بعد از جنگ جهانی دوم تاکنون دولت‌های مختلفی با رویکردها و مبانی هویت‌بخش متفاوتی در مصر به قدرت رسیده‌اند. برخی از این دولت‌ها، قومیت، نژاد و یا زبان عربی را مبنای اصلی هویت‌بخش خود قرار داده و برخی دیگر نیز تلاش داشته‌اند تنها به شکل‌گیری و تداوم دولت مصری در قالب دولت-ملت و مبانی ملی‌گرایانه تحقق بخشند. طی سال‌های اخیر نیز با به قدرت رسیدن اسلام‌گرایان در مصر- هر چند برای دوره‌های کوتاه- اسلام به‌عنوان یکی از مبانی اصلی هویت‌بخش به دولت مصر تبدیل شد. اما نکته قابل توجه در این نوشتار این مساله است که تغییر مبانی هویت دولت‌ها در مصر به وقوع تغییراتی در سیاست خارجی این کشور در قبال موضوعات مختلف طی چند دهه اخیر انجامیده است.

1. John Ruggie

2. Kratochwil

سیاست خارجی مصر از دوران جمال عبدالناصر تا دوران کنونی دچار تحولات مختلف و متعددی شده است؛ علت اصلی این تحولات در سیاست خارجی این کشور پیش از هر چیز ریشه در تغییر دولت‌های حاکم بر مصر و برداشت متفاوت نخبگان حاکم بر این دولت‌ها از خود و بازیگران داشته است. بدین نحو که با توجه به تعریفی که رهبران مصری در هر یک از دوره‌ها از دولت خود داشته و جایگاهی که در سطح منطقه و در تعامل با دیگران برای آن در نظر گرفته‌اند، رویکردهای سیاست خارجی این کشور دچار تغییراتی شده است (Said Aly, 2014: 2).

در این روند، در حالی که در دوره جمال عبدالناصر، دولت مصر هویت خود را بر اساس تعلق آن به جهان عرب تعریف کرده و حتی پان‌عربیسم به نوعی ایدئولوژی سیاست خارجی این کشور تبدیل شده بود، در دوره‌های بعدی شاهد تغییراتی در این برداشت‌های هویتی از دولت مصر و متعاقب آن تغییرات در رویکردهای سیاست خارجی دولت این کشور بوده‌ایم. به بیان دیگر، هر چند در دوران ناصر «عربیت» مصر به بعد اصلی هویت دولت این کشور تبدیل شده و پان‌عربیسم و ملی‌گرایی عربی چراغ راهنمای سیاست خارجی مصر در آن برهه زمانی بود، اما در دوره بعد از وی، تحت تاثیر تحولات سیاسی داخلی و عوامل، تعاملات و فشارهای بیرونی، هویت عربی مصر کم‌رنگ شده و نوعی ملی‌گرایی مصری جایگزین ملی‌گرایی عربی شده بود. نمود این مساله، یعنی تغییر در لایه‌های هویتی دولت مصر در دوران انور سادات و سیاست خارجی وی در مقایسه با دوران ناصر نمایان بوده است. بدین شکل که انور سادات به‌عنوان رهبر جدید مصر تحت تاثیر مشکلات داخلی و فشارهای بیرونی نظیر شکست در جنگ با اسرائیل، ایده ملی‌گرایی عربی به‌عنوان عنصر هویت‌بخش دولت مصر و دخالت در مسائل دیگر جوامع عربی را کنار گذاشته و پیش‌برد منافع داخلی و خارجی دول مصر را در ترویج ملی‌گرایی مصری و تعقیب منافع ملی با تکیه بر عناصر هویت‌بخش در چارچوب مرزهای داخلی جستجو می‌کرد (مقدم‌دیمه، ۱۳۹۲: ۱۱۱-۱۱۰).

عناصر هویت‌بخش دولت مصر در دوره سادات، شکل‌دهی به دولت-ملت در قالب مدرن و تاکید بر ابعاد ملی در موضوعات مختلف از جمله امنیت سرزمینی و منافع اقتصادی برای کشور بود و این مسائل زمینه‌های تلاش‌ها برای حفظ این ابعاد سرزمینی و تامین نیازهای داخلی را مهیا کرد. در این راستا، چنین تغییرات و تلاش‌هایی به‌ویژه در حوزه

تامین نیازهای ملی امنیتی و اقتصادی جهت سیاست خارجی مصر در این دوره را نیز تعیین کرده و ساست خارجی منافع محور جایگزین پان عربیسم شده بود. این وضعیت در دوران مبارک نیز با تغییرات نسبی ادامه داشت. بدین شکل که هر چند برخی ابعاد هویتی نظیر ملی‌گرایی مصری و برداشت از دولت به‌عنوان دولت-ملت تداوم یافت، اما برنامه‌هایی برای کم‌رنگ کردن هویت اسلامی مصر از سوی مبارک با تحکیم یک دولت سکولار صورت گرفته بود. به صورتی که «سکولاریته» به تدریج به یکی از ابعاد هویتی دولت مصر تبدیل شد (Al-Ali, 2004: 136-137). در این راستا سیاست خارجی مصر نیز تحت تاثیر این روند هویت‌سازی قرار گرفته و همکاری و همسویی با امریکا در مسائل منطقه اولویت نخست سیاست خارجی دولت سکولار مصر به رهبری حسنی مبارک بدل شد.

اما آغاز تحولات در منطقه، سقوط رژیم سیاسی تحت رهبری مبارک در مصر و به قدرت رسیدن اخوان المسلمین به‌عنوان یک گروه اسلامی منجر به تغییراتی در هویت دولت مصر شد. هر چند به دلیل رویکرد اسلام‌گرا و غیر سکولار اخوان المسلمین در کنار اعلام پایبندی دولت تحت رهبری آنها به الگوی دولت-ملت و حفظ موجودیت اسرائیل نوعی دوگانگی در هویت دولت مصر در دوره اخوان المسلمین و تحت رهبری محمد مرسی وجود داشت (فیرحی، ۱۳۹۱)، ولی تغییرات هویتی در آن در مقایسه با دوران مبارک با الزاماتی مانند تغییر رویکردهای سیاسی آن در سیاست خارجی همراه شد. در واقع به‌قدرت رسیدن اسلام‌گرایان به رهبری مرسی و تغییر دولت مصر، هویت دولت این کشور نیز دچار تغییراتی هر چند نسبی شده و پیامدهای این تغییر هویتی در دولت مصر در سیاست خارجی آن در قبال بحران‌های ریشه‌دار نظیر موضوع فلسطین یا دیگر مسائل منطقه نیز دچار تحولاتی شد.

اما وقوع کودتا در مصر علیه دولت مرسی از سوی نظامیان بار دیگر وضعیت را تغییر داده و به تغییر دولت این کشور منجر شد. در این وضعیت، تغییر دولت مصر منجر به کنار زدن اسلام‌گرایی از هویت این کشور و بازگشت مجدد به سکولاریسم، نظامی‌گری و ملی‌گرایی مصری همانند هویت دولت در دوره مبارک شد. بدین صورت که دولت جدید به رهبری السیسی رویکرد اسلام‌گرایانه اخوانی را کنار زده و بار دیگر همانند دوران مبارک و با تفاوت‌های اندک سکولاریته، ملیت و ملی‌گرایی را عناصر اصلی هویت‌بخش دولت مصر قرار داده است (Sabry, 2013). در دوره جدید همانند دوران سادات و مبارک و بر خلاف دوره ناصر و مرسی نه منافع ملت‌های عرب و

گروه‌های اسلامی، بیکه منافع مصر به‌عنوان یک دولت- ملت محور هویت و ماهیت دولت مصر شده و سیاست خارجی این کشور را نیز جهت داده است. در این راستا چنین هویتی رفتارهایی نظیر همکاری با امریکا به منظور تامین نیازهای اقتصادی یا امنیتی و همسویی با عربستان برای رفع تهدیدات از سوی اسلام‌گراها به‌عنوان منافع ملی دولت مصر تعریف کرده است (Meringolo, 2015: 4-9).

با توجه به مطالب فوق در رابطه با تغییرات در مبانی هویت‌بخش دولت مصر در دوره‌های مختلف و اثرات آن بر رویکردهای سیاست خارجی این کشور، در ادامه به بررسی تحولات در سیاست خارجی مصر در قبال بحران قدیمی فلسطین و بحران سوریه به‌عنوان موضوعی جدید در سیاست خارجی مصر، به‌عنوان دو موضوع مهم در سیاست خارجی این کشور به منظور فهم و توضیح چگونگی اثربخشی تغییر هویت دولت بر تحول سیاست خارجی آن پرداخته می‌شود.

۳. تحولات در سیاست خارجی مصر

همان‌طور که بیان شد، تغییر در مبانی هویت‌بخش دولت‌ها، تحت تاثیر تحولات داخلی و یا تعاملات و فشارهای بیرونی علاوه بر تغییر در ساختار ظاهری دولت، با تغییراتی در سیاست خارجی آن نیز همراه خواهد بود. زیرا رویکرد سیاست خارجی دولت‌ها تحت تاثیر برداشت‌های آنها از خود و دیگر بازیگران شکل می‌گیرد و این هویت‌دولت‌ها است که بنیان منافع آنها محسوب می‌شود. به بیانی دیگر، از آنجا که هویت دولت‌ها تعریف‌کننده سیاست خارجی و منافع آنها است، هر گونه تغییر در هویت دولت‌ها، با تغییر در اولویت‌های سیاست خارجی آنها در قبال سایر بازیگران و یا موضوعات مختلف همراه خواهد بود. با توجه به این امر، در این بخش با در نظر داشتن تغییرات در هویت و دولت مصر، به بررسی تحولات سیاست خارجی آن پرداخته می‌شود و در این راستا، سیر تحول رفتارها و مواضع دولت‌های این کشور در قبال دو موضوع مساله فلسطین و بحران سوریه به‌عنوان دو مطالعه موردی قدیمی و جدید مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۳-۱. تغییر در رویکرد دولت‌های مصر به مساله فلسطین

مصر هر چند طی چند دهه اخیر کنش‌های یکسانی در قبال فلسطین و اسرائیل اتخاذ کرده است اما تحولات چند سال اخیر در این کشور و تغییرات در هویت دولت‌های

آن منجر به تغییراتی در کنش‌های سیاسی و امنیتی آن در قبال مساله فلسطین شد. مبنای تحول رویکرد مصر به مساله فلسطین، ریشه در تحولات هویتی سیاست خارجی این کشور دارد و با توجه به این تحولات، سطح تغییرات در حدی بوده است که می‌توان آنها را به چهار دورهٔ مختلف تقسیم کرد. دوره نخست شامل مصر تحت رهبری جمال عبدالناصر می‌شود که با توجه به غالب بودن ایده پان‌عربیسم، مساله فلسطین را موضوعی مرتبط با حقوق ملت عرب در نظر داشت و لذا در پی تلاش برای احقاق حقوق فلسطینیان بود. در دوره دوم شامل دوران انور سادات و مبارک می‌شود. در این دوران، مبارک با تداوم رویکرد سازشکارانه از اواخر دهه ۷۰ میلادی اساس سیاست خود را در مورد مسائل فلسطین سازش با اسرائیل و میانجی‌گری قرار داده بود و لذا در جنگ ۲۰۰۸، تبعی عمل کرد. در دوره سوم، بر خلاف دوره مبارک و متعاقب تغییرات در هویت دولت مصر، مرسی در نقش یک شخصیت اسلام‌گرا و نمایندهٔ اخوان المسلمین، کنش اثرگذاری را در متوقف کردن جنگ ۲۰۱۲ در پیش گرفت اما نتوانست در سطح انتظارات عمل کند. رویکرد سیسی، گویای بازگشت به دورهٔ مبارک با تفاوت‌هایی قابل مشاهده است که این تفاوت‌ها از وضعیت متفاوت منطقه و مشکلات داخلی السیسی ناشی می‌شود.

مصر از زمان پیدایش اسرائیل پس از جنگ جهانی دوم تا سال ۱۹۷۳، همواره روابط و کنش‌های خصمانه‌ای با آن داشته است. ریشه این خصومت در سیاست خارجی مصر در قبال اسرائیل، بعد هویتی ملی‌گرایی عربی دوره ناصر بر دولت مصر بود که آن را در مقابل اسرائیل و در کنار فلسطینیان قرار می‌داد. پیرو این برداشت‌ها از خود و دیگری (اسرائیل)، از سال ۱۹۴۷ تا سال ۱۹۷۳ چهار دوره جنگ میان اعراب و اسرائیل درگرفت که مصر نقش پررنگی در تمامی آنها داشت. در واقع در دوران جمال عبدالناصر در پی تلاش وی برای معرفی خود به عنوان رهبر جهان عرب، مصر به منازعه با اسرائیل ادامه داد. اما پس از جنگ اکتبر در سال ۱۹۷۳، انور سادات چرخشی اساسی در سیاست خارجی مصر در قبال اسرائیل و مساله فلسطین اتخاذ کرد و به سوی صلح با اسرائیل قدم برداشت که اوج آن در سفر وی به سرزمین‌های اشغالی و انعقاد قرارداد صلح با اسرائیل در سال ۱۹۷۷ و امضای کمپ دیوید در سال ۱۹۷۹ نمایان بود، منجر به برقراری روابط رسمی میان دو طرف شد. این روند سازش با اسرائیل و چشم‌پوشی از دفاع از حقوق فلسطینیان در رفتارهای مصر طی دهه‌های گذشته در دوران حسنی مبارک نیز ادامه داشته است و کنش‌های سیاسی

مصر در قبال مسأله فلسطین تحت تاثیر سازش و مصالحه آن با اسرائیل قرار گرفته است. یکی از دلایل اصلی این روند در سیاست خارجی مصر، کنار زدن پان‌عربیسیم و ملی‌گرایی عربی و جایگزینی آن با ملی‌گرایی و الگوی ملت-دولت در برداشت از دولت مصر از سوی نخبگان حاکم بر آن بود که تا دهه نخست قرن ۲۱ ادامه داشت (Khalifa, 2013: 7).

وقوع تحولات در کشورهای عربی، سقوط دولت حسنی مبارک و صعود جریان اسلام‌گرای اخوان المسلمین، که انتظاراتی را در مورد تغییر رویکرد مصر در قبال مسأله فلسطین و معاهده کمپ دیوید در میان فلسطینی‌ها و سایر ملت‌های منطقه برانگیخت، تغییر اجتناب‌ناپذیر بود. در واقع با توجه به سقوط دولت سکولار مصر و روی کار آمدن دولتی با هویت و ماهیت اسلام‌گرایی، تغییر رویکرد سیاست خارجی مصر قابل انتظار بود. اما تحت تاثیر عوامل مختلفی نظیر دوگانگی هویتی دولت مرسى، تغییرات صورت گرفته در سطحی نبود که بتواند انتظارات بسیاری از جریان‌های فلسطینی، به‌ویژه جریان‌های مقاومت را برآورده سازد (فیرحی، ۱۳۹۱). با اینحال، در نگاه مقایسه‌ای با دوره مبارک، رویکرد مصر تحت رهبری دولت اسلام‌گرایان به مسأله فلسطین، تحولات قابل توجهی را نشان داد. زیرا متعاقب تغییر هویت دولت مصر، جهت‌گیری و برداشت آن از خود و دیگران دچار تحول شده بود و مسأله فلسطین نیز از این امر مستثنی نبود. هر چند سقوط مرسى و برآمدن مجدد دولتی سکولار در مصر نیز تحولاتی اساسی در رویکرد مصر به فلسطین و تحولات آن به بار آورد (Meringoli, 2015: 6-9).

از جمله موضوعاتی که به نحو بهتری می‌تواند درک بهتری از تاثیر تغییر هویت دولت بر تحولات سیاست خارجی آن ارائه دهد، بررسی تغییرات سیاست خارجی مصر در یک موضوع مشابه در سه دولت متفاوت با لایه‌ها و اولویت‌های هویتی متفاوت است. از جمله تحولاتی که می‌تواند در این روند نمونه مناسبی برای بررسی کنش‌های مصر در دوره‌های سه‌گانه مبارک، مرسى و السیسی محسوب شود، نوع بازیگری این کشور در قبال جنگ‌های سه‌گانه اسرائیل علیه غزه در دوره‌های مبارک، مرسى و السیسی است. هر یک از این جنگ‌ها نشان‌دهنده جهت خاصی در تعامل با اسرائیل و گروه‌های فلسطینی (مقاومت و حکومت خودگردان) است که تحول رویکرد مصر متأثر از تغییر عناصر هویت‌بخش دولت آن را تبیین می‌کند.

۱-۳-۱. کنش‌های مصر در جنگ نخست غزه در دوره مبارک

در جنگ نخست اسرائیل علیه غزه که در ۲۷ دسامبر سال ۲۰۰۸ آغاز شد، کنش‌های سیاسی و امنیتی مصر به رهبری مبارک از چند جهت قابل توجه است. نکته نخست، موافقت مصر تحت رهبری مبارک با عملیات یادشده با هدف پایان بخشیدن به سلطه حماس بر غزه بود. در این زمینه می‌توان به دیدار «تزیبی لیونی»، وزیر وقت امور خارجه اسرائیل از مصر، دو روز قبل از آغاز عملیات اشاره کرد. وی پس از دیدار با مقام‌های مصری، در کنفرانسی مطبوعاتی در قاهره اعلام کرد: «اسرائیل از این پس اجازه نخواهد داد سلطه حماس بر غزه ادامه یابد و این وضعیت را تغییر خواهد داد.» بدین ترتیب، کنش مصر در پذیرش - حداقلی - حمله اسرائیل به غزه، به واقعیتی پذیرفته شده تبدیل شد (احمدیان، ۱۳۹۳).

نکته قابل توجه آنکه «احمدابوالغیط»، وزیر امور خارجه وقت مصر، حماس را مسبب اصلی جنگ اسرائیل علیه غزه دانسته و بیان داشت «زمان زیادی است که مصر به حماس نسبت به واکنش اسرائیل به اینصورت [جنگ] هشدار داده است» و بی‌توجهی حماس به این هشدارها را عامل اصلی جنگ دانست. افزون بر موافقت، مصر به صورتی عملی و اثرگذار در تشدید فشارها بر جریان‌های مقاومت در غزه مشارکت کرد. یک روز پس از آغاز عملیات علیه غزه، ارتش مصر به روی فلسطینی‌هایی که در جستجوی پناه از حملات اسرائیل، راه سینا را در پیش گرفتند آتش گشود و حداقل یک فلسطینی را کشت (Benhorin, 2008).

نکته محوری دیگر، بستن گذرگاه رفح بود. مصر همزمان با آغاز عملیات اسرائیل علیه غزه، این گذرگاه را که تنها راه ارتباط غزه با جهان خارج بود، بست و این رویکرد تا پایان جنگ ادامه یافت. با اینحال، مصر مبارک تحت فشارهای داخلی و خارجی، خود را وادار به ارائه ابتکاری برای خروج از بحران یافت و در دو هفته واپسین جنگ تلاش‌های گسترده‌ای را برای متوقف کردن جنگ آغاز کرد. به‌ویژه با آغاز تلاش‌های ترکیه برای میانجی‌گری، یکی از اهداف مصر ماندن پرونده فلسطین در اختیار مصر بود. در این رابطه می‌توان گفت برداشت نخبگان حاکم بر مصر از حماس به‌عنوان یک گروه اسلام‌گرای غیرهمسو با سیاست‌های منطقه‌ای مصر و همچنین هویت سکولار و غرب‌گرای دولت مصر در دوران مبارک از علل اتخاذ چنین رفتارهایی نسبت به این بحران از سوی دولت مصر به‌شمار می‌رود. به‌طوری که اگر نوع برداشت دولت مصر از حماس به‌عنوان بازیگری غیرهمسو و

برداشت از اسرائیل به‌عنوان بازیگر مورد حمایت غرب و همسو با رویکرد غرب‌گرای دولت مصر به شکل دیگری بود، انتظار اتخاذ رفتارهای دیگر از سوی مصر وجود داشت.

۲-۱-۳. کنش‌های مصر در جنگ دوم غزه در دوره مرسی

جنگ دوم اسرائیل علیه غزه در سال ۲۰۱۲ نمونه دیگری برای بررسی کنش‌های مصر در قبال مسأله فلسطین است که با دوران به قدرت رسیدن محمد مرسی و اخوان المسلمین که از نظر فکری با حماس همسویی دارد، همزمان بود. به دلیل تغییر هویت دولت مصر در این دوران و وجود مولفه‌های هویتی یکسان میان اخوان المسلمین حاکم در مصر و جنبش حماس این انتظار وجود داشت که تحولی جدی در رویکرد و کنش‌های مصر نسبت به مسأله فلسطین روی دهد؛ هر چند این انتظار به‌طور کامل عملیاتی نشد اما تغییراتی در سیاست خارجی دولت مصر نسبت به این مسأله روی داد. جنگ دوم غزه در ۱۴ نوامبر ۲۰۱۲ آغاز شد و واپسین برون‌داد آن، رسیدن به توافقی با میانجی‌گری مصر تحت رهبری مرسی بود که حملات هدفمند اسرائیلی را به رهبران حماس متوقف کرده و منجر به گشوده شدن گذرگاه‌ها و در نتیجه، مرتفع شدن بخش قابل توجهی از محاصره غزه بود (جنتی، ۱۳۹۱).

کنش‌های امنیتی مصر به رهبری مرسی قابل توجه بود. نقش مصر تحت رهبری مرسی در این جنگ بر خلاف دوره مبارک، از روز نخست فعالانه بود. دولت اخوانی مرسی از روز نخست ضمن محکوم کردن عملیات اسرائیلی، خواستار توقف آن شد و گام‌های عملی چندی در راستای توقف این جنگ برداشت. محمد مرسی البته در شرایط دشواری با جنگ یاد شده روبرو شد زیرا وضعیت داخلی مصر، بیشتر توجه مرسی و دولت وی را به خود مشغول کرده بود و در نتیجه، توجه ویژه به غزه از این منظر نیز حائز اهمیت است. مرسی البته با ایستادن در کنار فلسطینی‌ها، تلاش کرد از دشمنی با اسرائیل پیشگیری کند و از این طریق راه را برای میانجی‌گری خود در جنگ یاد شده باز بگذارد (احمدیان، ۱۳۹۳).

از جمله اقدامات عملی وی، باز گذاشتن گذرگاه رفح، در عین آزادی عمل فلسطینی‌ها در بهره‌گیری از تونل‌های گذرگاه رفح بود. تونل‌های رفح با آزادی عملی که در نتیجه سقوط مبارک و صعود مرسی به جریان‌های فلسطینی غزه داده شد به سرعت افزایش یافته بودند. بنابر گزارشی که خبرگزاری «رویترز» منتشر کرد، تعداد تونل‌های یاد شده

به ۲۵۰۰ تا ۳۰۰۰ تونل رسید. در طول جنگ ۲۰۱۲، دولت مصر نه تنها گذرگاه رفح را بازگذاشت بلکه همچنین در استقبال از مجروحان فلسطینی و رساندن کمک‌های گسترده به غزه، تحرکی کم سابقه از خود نشان داد. همچنین ورود اسلحه از طریق تونل‌های رفح نیز نادیده گرفته می‌شد (Al-mughrabi, 2013).

افزون بر این، مرسی تحرک منطقه‌ای و بین‌المللی محسوسی را برای فشار بر اسرائیل و متوقف کردن جنگ آغاز کرد. در نتیجه این تلاش‌ها، تحرکی منطقه‌ای برای متوقف کردن جنگ آغاز شد. وزیر امور خارجه ترکیه و برخی از وزیران امور خارجه اتحادیه عرب، با سفر به غزه جویای تسهیل رسیدن به آتش‌بس بودند. در نهایت و در نتیجه تحرکات دیپلماتیک گسترده دولت مصر در این دوره، «محمد کامل عمر»، وزیر امور خارجه مصر و «هیلاری کلینتون»، وزیر وقت امور خارجه ایالات متحده در ۲۱ نوامبر ۲۰۱۲، آتش‌بسی را که قرار بود همان روز اجرایی شود، اعلام کردند. البته انتقاداتی نیز به رویکرد مرسی و مصر وارد شده است. برخی در انتقاد از آتش‌بس غزه در دوره مرسی، بر آن بودند که توافق صورت گرفته با میانجی‌گری مرسی از یک سو موجب توقف مقاومت علیه غزه تا آیندهای نامعلوم شده است و از سوی دیگر، مصر را با نظام اخوانی آن، ضامن تداوم آتش‌بس ساخته است

(<http://www.cbc.ca/news/world/ceasefire-elusive-as-israel-hamas-clash-rages-on-1.>, 20/12/2012).

نکته قابل تامل در مورد سیاست خارجی مصر در قبال جنگ دوم غزه، به اثرگذاری اشتراکات هویتی اخوان‌المسلمین با جنبش حماس بر نوع رفتارهای دولت مصر برمی‌گردد. بدین نحو که، در این دوره بر خلاف دوران مبارک، برداشت دولت مصر از حماس نه تنها یک تهدید یا گروه غیرهمسو نبود، بلکه از نظر نخبگان سیاسی مصر جنبشی دارای گرایش‌های اخوانی بوده و این امر از علل حمایت نسبی آنها از این گروه فلسطینی در جریان منازعه با اسرائیل بود. زیرا هویت اسلام‌گرایانه و اخوانی دولت مصر منجر به اتخاذ چنین رفتارهایی برای سیاست خارجی این کشور شده بود. هر چند نباید به تلاش دولت وقت مصر برای کسب جایگاه منطقه‌ای مصر به بهانه میانجی‌گری در این بحران نیز بی‌توجه بود؛ ولی عناصر هویت‌بخش دولت وقت مصر چنین رفتارهایی را قابل انتظار کرده بود.

۳-۱-۳. کنش‌های مصر در جنگ سوم غزه در دوره السیسی

وقوع کودتا در مصر و به قدرت رسیدن نظامیان به رهبری السیسی بار دیگر منجر

به تغییر دولت در مصر و همچنین تغییر هویت دولت در این کشور شد. این امر به‌طور طبیعی با تغییر رفتارهای سیاست خارجی و به‌خصوص رویکرد آن در قبال مسأله فلسطین همراه شد که نمود عینی آن در جنگ سوم اسرائیل علیه غزه در سال ۲۰۱۴ و کنش‌های سیاسی و امنیتی مصر در مواجهه با آن نمایان است. این جنگ از ۸ جولای ۲۰۱۴ آغاز شد و مدت ۵۱ روز ادامه داشت. اگرچه در این فاصله، آتش‌بس‌های ناپایداری میان دو طرف برقرار شد، اما این آتش‌بس‌ها دوامی نداشت و در نتیجه، جنگ تا ۵۱ روز ادامه یافت (Feldman, 2014).

رویکرد مصر سیسی به جنگ ۲۰۱۴، بازگشتی از تغییرات صورت گرفته پس از انقلاب ۲۵ ژانویه مصر را به پیش از این انقلاب نشان داد. زیرا با وقوع کودتا، دولت جدید مصر تا حدودی به همان مولفه‌های هویتی دوران مبارک نزدیک شده است. در این رابطه، مصر تحت رهبری سیسی بلافاصله پس از آغاز حمله اسرائیل به غزه، این عملیات را محکوم کرده و خواستار توقف آن شد. اما این ایستار با رویکرد کلی سیسی در قبال حماس و اسرائیل همخوانی ندارد و آشکارا برای مصر داخلی مطرح شد. واقعیت آن است که از هنگام سرنگونی مرسی، رویکرد و برداشت دولت مصر تحت رهبری سیسی در قبال حماس و نامیدن آن به سازمان «تروریستی»، چرایی بی‌تحرکی مصر در جنگ ۲۰۱۴ غزه را آشکارتر می‌سازد. در واقع، همچنانکه «دانیال لیفی»، مشاور پیشین نخست‌وزیر اسرائیل بیان کرد «پس از کودتا علیه مرسی، روابط امنیتی مصر و اسرائیل تشدید شد»، زیرا سیسی به کمک لابی صهیونیستی برای بهبود رابطه با آمریکا نیازمند بود؛ امری که گویای چرایی همراهی ضمنی سیسی با حمله اسرائیل علیه غزه است (احمدیان، ۱۳۹۳). اما علل ریشه‌ای‌تر چنین رویکردی از جانب دولت جدید مصر، دشمنی آن با جریان اخوان المسلمین و گروه‌های منطقه‌ای همسو با آن از جمله حماس بود. به‌طوری که بر خلاف دولت مرسی، دولت جدید مصر با برداشت‌های متفاوت از خود و دیگر بازیگران منطقه‌ای، گروه‌های اسلام‌گرا را به‌عنوان تهدید علیه خود تعریف کرده و متعاقب این امر در پی تضعیف آنها و اتخاذ رفتارهای غیردوستانه در قبال آنها بوده است.

سیسی که در سطح داخلی، کمپینی نظامی-امنیتی برای رویارویی با اخوان المسلمین و طرفداران آن به راه انداخت، در برابر حماس نیز گفتمانی مشابه در پیش گرفت. در نتیجه، بلافاصله پس از کودتای جولای ۲۰۱۳، تخریب تونل‌های رفح را در دستور کار

ارتش مصر قرار داد و این روزنه اقتصاد ویران شده غزه را به همراه گذرگاه رفح بست. در چنین شرایطی، متعاقب چنین رفتارهایی از سوی مصر، دشواری‌های اقتصادی غزه به سطح بی‌سابقه‌ای رسید. مصر در جنگ ۲۰۱۴، افزون بر بستن گذرگاه رفح، منع ورود هیأت‌های کمک‌رسانی مردمی به غزه و بستن تونل‌های رفح، در سطح سیاسی نیز تحرک جدی برای متوقف کردن جنگ علیه غزه را با تأنی آغاز کرد. هدف آشکار این نوع برخورد، تضعیف حماس بود. البته سیسی همچون مبارک، یکی از اهداف خود را ابقای نقش محوری مصر در پرونده فلسطین قرار داد و به همین دلیل با تشدید فشارهای منطقه‌ای و بین‌المللی، ابتکاری را برای برقراری آتش‌بس مطرح کرد. به طوری که تظاهرات مردمی در کشورهای اسلامی گسترش یافت و فشارها برای کنش فعالانه‌تر مصر در غزه افزایش یافت. مصر در چنین شرایطی، فعالیت‌های دیپلماتیک خود را گسترش داد و در نهایت پس از مخالفت‌های چندباره حماس با شرایط مطرح شده از سوی قاهره برای آتش‌بس، در نتیجه تعدیل این شرایط، آتش‌بس در ۲۸ اوت ۲۰۱۴ با میانجی‌گری مصر امضا شد. در واقع دلیل مخالفت‌های حماس با بندهای توافقنامه‌ای شبیه توافقنامه ۲۰۱۲، تشدید محاصره غزه بود (http://www.aljazeera.com... html, 15/07/2014).

به‌طور کلی، بعد از انقلاب مصر در سال ۲۰۱۱ و سقوط مبارک، به دلیل تغییر هویت دولت مصر و جایگزینی یک دولت اسلام‌گرا به جای دولتی سکولار و غرب‌گرا، انتظار می‌رفت تغییراتی در سیاست خارجی مصر در قبال مسأله فلسطین صورت گیرد. هر چند این تغییرات تا حدودی اجرایی شدند اما دولت اخوانی محمد مرسی با نوعی دوگانگی هویتی در خصوص اسرائیل مواجه بود. زیرا با وجود حمایت از حماس به دلیل نوع برداشت از آن به‌عنوان گروهی همسو به دولت اخوانی مصر، اعلام پایبندی مرسی به پیمان صلح کمپ دیوید منجر به عدم اتخاذ اقدامات قابل انتظار از سوی آن علیه اسرائیل شده بود. به طوری که در دوران حکومت محمد مرسی متعاقب تغییر هویت دولت مصر اگر چه تلاش شد از گروه‌های فلسطینی از جمله حماس حمایت بیشتری به عمل آید، تغییر قابل توجهی در روابط میان مصر و اسرائیل رخ نداد (صیوحی و حاجی‌مینه، ۱۳۹۲: ۱۱۰).

السیسی نیز از زمان کسب قدرت، مسأله فلسطین را کاملاً در چارچوب فکری سلف خود یعنی حسنی مبارک می‌بیند و بر اعتبار توافقات مصر و اسرائیل صحنه گذاشته است. پس از خلع محمد مرسی از قدرت، مصر رابطه تنش‌آمیزی را با حماس در غزه

برقرار کرده است، زیرا با توجه به برداشتهای هویتی دولت تحت رهبری السیسی از خود و دیگران، اخوان المسلمین و حماس در زمره دشمنان دولت کنونی مصر محسوب می‌شوند. عبدالفتاح السیسی همانند اسرائیل و آمریکا، تشکیلات اخوان المسلمین و حماس را یک سازمان تروریستی می‌داند که حیات مصر را تهدید می‌کند. در رابطه با رویکرد مصر در دوران السیسی در قبال جریان‌های داخلی فلسطین نیز باید این نکته را یادآور شد که مصر کنونی همانند دوران مبارک و حتی شدیدتر از آن عمل می‌کند. زیرا نه تنها عناصر اسلام‌گرای هویت‌بخش دولت مصر را کنار گذاشته است، بلکه مولفه‌های اصلی هویتی آن سکولاریته، دولت-ملت بودگی، غرب‌گرایی و ... هستند که این عوامل منافع خاصی برای سیاست خارجی این دولت تعریف کرده‌اند.

به‌طوری که ضمن برقراری ارتباط با تشکیلات خودگردان فلسطین به رهبری محمود عباس، حماس به عنوان دیگر گروه فلسطینی را به دلیل پیوندهایش با اخوان المسلمین در لیست گروه‌های تروریستی قرار داده است. نمود این رویکرد در کنش مصر در مورد نحوه پرداخت کمک‌ها برای بازسازی غزه نمایان است. به‌طوری که مصر به رهبری السیسی پس از برگزاری نشست کمک به بازسازی غزه این شرط را اعلام کرد که اعطا این کمک‌ها باید از طریق تشکیلات خودگردان فلسطین به رهبری محمود عباس اعطا شود (رویوران، ۱۳۹۳).

۲-۳. تحول در سیاست خارجی مصر در قبال بحران سوریه

با توجه به تقدم زمانی وقوع انقلاب در مصر بر آغاز بحران سوریه، کنش‌های سیاسی و امنیتی مصر در قبال پرونده سوریه تحت تاثیر بی‌ثباتی و ناآرامی در جامعه سیاسی مصر و مشکلات دولت‌های حاکم بر این کشور طی چند سال اخیر قرار داشته است. به‌نوعی که بعد از وقوع انقلاب مصر در اوایل سال ۲۰۱۱ و پس از طی شدن دوران گذار، هر دو دولت حاکم بر این کشور، یعنی دوره حکمرانی اخوان المسلمین به رهبری محمد مرسی و دوره پس از کودتای نظامیان به رهبری السیسی با مشکلات و مخالفان داخلی و به‌ویژه بحران مشروعیت داخلی مواجه بوده‌اند. لذا یکی از رفتارهای کلی هر دو دولت حاکم بر مصر طی چند سال اخیر، تلاش برای بازگشت به جایگاه منطقه‌ای مصر و نقش‌آفرینی در مسائل منطقه به منظور به حاشیه راندن بحران‌های داخلی و کسب مشروعیت بوده

است. این نوع رفتارها در کنش‌های مصر در دوره مرسی و السیسی در قبال پرونده سوریه نیز مصداق داشته است و مصر در هر دو دوره علیرغم مشکلات داخلی تلاش داشته است نقش فعالی در بحران سوریه ایفا کند (Abdul-Aziz, 2015). این نکته ویژگی مشترک کنش‌های مصر در هر دو دوره پس از انقلاب در این کشور و آغاز بحران سوریه بوده است. اما تفاوت‌های چشمگیری نیز در نوع کنش‌ها و به‌طور کلی رویکرد مصر در دوره محمد مرسی و السیسی در مواجهه با پرونده سوریه وجود دارد که متاثر از نوع نظام‌های سیاسی و تفاوت‌ها در نگرش‌های سیاسی آنها، یا به‌طور ریشه‌ای‌تر متاثر از هویت‌های متفاوت دو دولت اخیر مصر و در نتیجه تعریف منافع و رفتارهای متفاوت در سیاست خارجی خود در قبال بحران سوریه همانند دیگر موضوعات می‌باشد.

کنش‌های مصر در قبال پرونده سوریه در دوره حکمرانی مرسی تحت تاثیر مولفه‌های هویت‌بخش دولت وقت این کشور و رویکرد اخوانی این کشور به مسائل مختلف از جمله روندهای منطقه‌ای قرار داشت. به نحوی که مرسی سیاست خارجی خود را در همسویی و حمایت از تمامی جریانات اخوانی در کشورهای مختلف منطقه قرار داده بود و لذا در مواجهه با بحران سوریه نیز، با توجه به برداشت‌هایی که از دولت سوریه و گروه‌های مخالف آن داشت، از گروه‌های نزدیک به رویکرد اخوانی در مقابل دولت مرکزی این کشور حمایت کرد. در این راستا، مرسی همسو با ترکیه مواضع تندی علیه دولت مرکزی سوریه در حمایت از مخالفان اتخاذ کرد و حتی نشستی نیز در این رابطه در قاهره برگزار کرد. این نشست با حضور نمایندگان مخالفان سوریه و وزیران خارجه برخی کشورهای عربی و ترکیه با هدف حمایت از شورشیان و اتخاذ مواضع هماهنگ برای اعمال فشار علیه دولت بشار اسد در قاهره برگزار شد (Gulhane, 2013).

از دیگر کنش‌های مصر در دوران مرسی در پرونده سوریه می‌توان به تصمیم وی برای قطع روابط سیاسی با سوریه به منظور افزایش فشارها بر دولت بشار اسد اشاره داشت. وی در سال ۲۰۱۳ دستور داد روابط دیپلماتیک مصر با دولت سوریه قطع شود و سفارت سوریه در قاهره نیز بسته شود. در همین راستا، مرسی ضمن محکومیت حضور حزب‌الله در سوریه از کشورهای غربی درخواست کرد در سوریه منطقه پرواز ممنوع را اجرا کنند. در حالی شاهد اتخاذ چنین مواضع تندی از سوی مرسی علیه دولت مرکزی سوریه بودیم که برخی شیوخ مصری نیز در همسویی با اخوان المسلمین علیه دولت مرکزی سوریه

اعلام جهاد کردند (http://rt.com/news/egypt-ties-morsi-syria-764/1, June 15, 2013).

با وجود اتخاذ چنین مواضع تندی از سوی دولت مصر به رهبری مرسی، تحولات داخلی در مصر و متعاقب آن وقوع کودتا و سقوط اخوان المسلمین و به قدرت رسیدن السیسی در اواسط سال ۲۰۱۳ منجر به تعدیل کنش‌های مصر نسبت به بحران سوریه شد. البته این تغییر کنش‌ها به معنی همسویی دولت کودتایی جدید مصر با دولت مرکزی سوریه نبود. اما علت اصلی تغییر رویکرد و رفتارهای سیاست خارجی مصر در دوره السیسی ریشه در تغییر هویت دولت مصر در این دوره دارد. زیرا بر خلاف دوران مرسی، اسلام‌گرایی اخوانی نه تنها عنصر هویت بخش دولت جدید مصر به شمار نمی‌رود، بلکه دولت تحت رهبری مرسی گروه‌ها و بازیگران همسو با رویکرد اخوانی را به مثابه تهدید قلمداد می‌کنند. به دلیل همین هویت ضد اخوانی دولت جدید مصر، این دولت در پی ممانعت از هرگونه افزایش قدرت گروه‌های اخوانی در کشورهای منطقه است و در راستای چنین منافعی، در پی تعدیل رویکرد نسبت به بحران سوریه برآمده است.

به‌طور کلی دو مولفه اصلی باعث تعدیل دیدگاه‌های دولت جدید مصر در زمان کنونی نسبت به بحران سوریه شده است. نخست، به نگرانی السیسی از هرگونه افزایش نفوذ و قدرت‌گیری گروه‌های همسو با اخوان المسلمین در سطح منطقه برمی‌گردد. زیرا همان‌گونه که بیان شد، نوع هویت دولت جدید مصر در مخالفت با جریان اخوانی در داخل و بیرون از این کشور قرار دارد و در این راستا، دولت جدید مصر بر خلاف بازیگرانی مانند ترکیه و قطر به شدت مخالف افزایش نفوذ و قدرت گروه‌های اسلام‌گرا در سوریه است. زیرا به قدرت رسیدن آنها علاوه بر آنکه می‌تواند قدرت اخوان المسلمین در منطقه را علیه مصر افزایش دهد، ممکن است تهدیدات امنیتی و تروریستی جدیدی را نیز علیه مصر ایجاد نماید. مولفه دوم به نگرانی مصر از هرگونه تجزیه سوریه مرتبط است (Meringolo, 2015: 6-7). دولت جدید مصر در مواجهه با تداوم بحران سوریه با این مساله مواجه است که عدم حل بحران و تداوم آن در نهایت ممکن است با تجزیه سوریه همراه گردد و این مساله از چند جهت برای مصر تهدید به شمار می‌رود. در درجه نخست ممکن است موج تجزیه‌طلبی و استقلال‌خواهی به دیگر کشورها از جمله مصر نیز تسری یابد. در وهله بعد نیز این امکان وجود دارد که در صورت تجزیه احتمالی سوریه بخشی از آن در اختیار گروه‌های تندرو قرار خواهد گرفت و احتمال بروز تهدیدات از سوی آنها علیه سوریه محتمل به‌نظر می‌رسد.

با توجه به این نگرانی‌ها و مولفه‌ها، کنش‌های مصر به رهبری السیسی در مواجهه با بحران سوریه نسبت به مواضع دوران مرسی تعدیل شده و تفاوت‌های با دوره قبل دارد که ریشه اصلی چنین تغییراتی نیز، تغییر در هویت دولت مصر در دوران جدید و تعریف جدیدی از منافع ملی این کشور است.

بعد از سقوط محمد مرسی در ژوئیه ۲۰۱۳ و آمدن نظامی‌ها و سپس رئیس‌جمهور شدن عبدالفتاح سیسی، به‌طور کل نگاه مصر به بحران سوریه تغییر کرد. دو ماه قبل از این تغییرات، رئیس‌جمهور اخوانی مصر بر ضد بشار اسد اعلام جهاد کرده بود. اما اکنون وضع کاملاً تغییر کرده است. به طوری که بعد از پیروزی سیسی در انتخابات ریاست‌جمهوری در مه ۲۰۱۴، بشار اسد برای وی پیام تبریک فرستاد. اگر چه دولت مصر با فراهم نمودن امکاناتی برای تعدادی از مخالفان دولت سوریه در خاک خود تلاش می‌کند به شکلی در فرآیند سیاسی سوریه شرکت کند. اما در کنار این دولت مصر به شدت با تحرک سیاسی «ائتلاف ملی سوریه» و حامیان آن یعنی قطر و ترکیه مخالفت می‌کند. در ماه‌های اخیر تمام تلاش دولت مصر این بود که ساختار جدیدی برای مخالفان بشار اسد متبلور کند که با آنچه تحت عنوان ائتلاف ملی سوریه شناخته می‌شود، کاملاً متفاوت باشد. مصر همچون روسیه خواهان مذاکره میان رژیم بشار اسد و مخالفان آن می‌باشد، موضوعی که به شدت اعتراض اعضاء ائتلاف ملی سوریه را برانگیخته است. همچنین دولت مصر یک هیأت مطبوعاتی به دمشق اعزام کرد و تبلیغات گسترده‌ای در ارتباط با موضوع «همبستگی با ملت سوریه در برابر تروریسم» به راه انداخت. تمام این تحرکات نشان می‌دهد که دولت مصر مترصد یک فرصت است تا روابط خود را با دمشق بهبود دهد (Wagner, 2013).

در راستای چنین رویکردی، رئیس‌جمهوری مصر مواضع کشور خود در قبال بحران سوریه را طی بیانیه‌ای اینچنین اعلام کرده است: «رئیس‌جمهور السیسی تاکید کرد که مصر همه تلاش خود را می‌کند که استقلال و تمامیت ارضی سوریه حفظ شود و از نهادهای آن برای جلوگیری از فروپاشی حمایت می‌کند، در عین حال خواستار انحلال همه گروه‌های شبه نظامی است و در مورد حل بحران نیز بر رسیدن به راه‌حل سیاسی فراگیر برای حل بحران سوریه تاکید داریم» (<http://www.irdiplomacy.ir/fa/page/1944920,14/12/1393/>). همان‌طور که از این سخنان برمی‌آید نگرانی‌های اصلی مصر یعنی تجزیه سوریه و گسترش نفوذ گروه‌های اخوانی همواره مدنظر السیسی در

مواجهه با بحران سوریه قرار داد. این مساله اخیر، یعنی دشمنی با گروه‌های اخوانی ریشه در نوع هویت دولت جدید این کشور دارد که با مولفه‌های سکولاریته، دولت-ملت بودگی و ملی‌گرایی مخالف جریان اسلام‌گرای اخوانی در مصر و در میان دیگر بازیگران منطقه‌ای است.

البته باید یادآور شد دولت جدید مصر در مورد راهکار حل بحران سوریه نیز هر چند در موضعی دوگانه دارای همسویی نسبی با رویکردهای منطقه‌ای عربستان است اما ضمن محکومیت فعالیت گروه‌های تروریستی بر راه حل سیاسی حل بحران تاکید دارد و در این مسیر اقداماتی نظیر برقراری ارتباط رسمی با دولت مرکزی سوریه و برگزاری نشست‌هایی با برخی گروه‌های مخالفان اتخاذ کرده است. در این راستا، گفتگوهای نیز با برخی بازیگران موثر در بحران سوریه مانند روسیه و عراق برگزار کرده است. در این رابطه، السیسی در دیدار با مقامات روس و در موضعی قابل توجه و متفاوت از دوران محمد مرسی اعلام کرد قاهره در ریخته شدن خون مردم سوریه نقش نداشته و در کنار مسکو خواستار ابقای نظام سوریه، یکپارچگی کشور و تغییر مسالمت‌آمیز در آن است. (Korsunskaya and bayoumy, 2015).

نتیجه

طبق رویکرد سازه‌انگاری، هویت دولت‌ها بنیان منافع آنها را شکل می‌دهد و این موضوع در مورد سیاست خارجی آنها نیز صادق است. یعنی نوع هویت بازیگران است که تعیین می‌کند آنها چه منفعی را برای خود در نظر داشته باشند و برای دستیابی به این منافع، چه رویکردها و رفتارهایی را در مواجهه با موضوعات مختلف و در قبال دیگر بازیگران اتخاذ کنند. با مبنا قرار دادن چنین بنیان نظری، روند تغییر رفتارها و رویکردهای سیاست خارجی مصر نیز قابل تحلیل و تبیین می‌باشد. بدین نحو که نوع هویت غالب بر دولت‌های حاکم در این کشور تعیین کننده اولویت‌ها و اصول سیاست خارجی این کشور بوده است و بروز تغییرات در رفتارهای دولت مصر طی برهه‌های زمانی مختلف از تغییر هویت دولت این کشور و تحول در عناصر هویت‌بخش آن تاثیر پذیرفته است.

در حالی که در دوران جمال عبدالناصر، پان‌عریسم و ملی‌گرایی عربی عناصر اصلی هویت‌بخش دولت مصر به‌شمار می‌رفت و این دولت در آن دوره زمانی با تکیه بر چنین

مبانی هویتی وارد روند حمایت از دیگر ملت‌های عربی از جمله فلسطینیان شده بود، تغییر مولفه‌های هویتی دولت این کشور در دوره انور سادات و حسنی مبارک تحت تاثیر تحولات داخلی و تعاملات و فشارهای بیرونی منجر به تحول سیاست خارجی این کشور به‌ویژه در قبال مساله فلسطین شد. بدین شکل که مولفه‌هایی نظیر سکولاریسم، ملت-دولت بودگی، ملی‌گرایی مصری به جای ملی‌گرایی عربی و همچنین غرب‌گرایی عناصر اصلی هویت‌بخش دولت مصر در تا پایان دوره حکمرانی حسنی مبارک را تشکیل می‌داد و این مساله زمینه رویکرد همکاری‌جویانه و یا سازش‌کارانه دولت مصر در قبال مسائلی نظیر مساله فلسطین را فراهم کرد. اما چنین عناصر هویتی با انقلاب سال ۲۰۱۱ و به قدرت رسیدن اخوان‌المسلمین کنار زده شدند و دولت مصر دچار تغییر هویتی شد؛ به‌صورتی که اسلام‌گرایی اخوانی به عنصر اصلی هویت دولت این کشور تبدیل شد و این امر سیاست خارجی دولت مصر را متحول کرد؛ تا جایی که متعاقب برداشتهای نخبگان سیاسی حاکم بر مصر تحت رهبری مرسى، حمایت از گروه‌های فلسطینی نظیر حماس به دلیل اشتراکات هویتی با اخوان‌المسلمین در دستور کار سیاست خارجی قرار گرفت و رویکرد دولت مصر در قبال مساله فلسطین تا حدودی دچار تغییر شد؛ هر چند همچنان نوعی دوگانگی در رویکرد آن در قبال اسرائیل وجود داشت.

با وقوع کودتا علیه اخوان‌المسلمین و به قدرت رسیدن نظامیان بار دیگر هویت دولت مصر دچار تغییر شد و نوعی بازگشت به عناصر هویت‌بخش دوره مبارک صورت گرفت. با این تفاوت که با توجه به برداشتهای دولت جدید مصر از اخوان‌المسلمین به‌عنوان دشمن اصلی خود، میزان تقابل با گروه‌های همسو با اخوان‌المسلمین همانند حماس از سوی دولت جدید مصر تشدید شد و این امر بار دیگر رویکرد سیاست خارجی دولت مصر نسبت به مساله فلسطین را دچار دگرگونی کرد. تا جایی که برخلاف دوره مرسى، مصر تحت رهبری السیسی در پی سرکوب و تضعیف حماس در همکاری با اسرائیل برآمد.

تاثیرگذاری وقوع این تغییرات هویتی در دولت مصر طی سال‌های اخیر بر سیاست خارجی این کشور تنها به رویکرد مصر به مساله فلسطین محدود نشده است؛ بلکه تغییرات عناصر هویت‌بخش دولت مصر منجر به تغییر مواضع دولت‌های این کشور در مواجهه با بحران سوریه نیز شده است. بدین صورت که در دوران مرسى و حکمرانی اخوان‌المسلمین، دولت مصر در تعقیب حمایت از گروه‌های اسلام‌گرای همسو با خود از مخالفان دولت سوریه حمایت

کرد و تلاش‌های متعددی برای اعمال فشار بر بشار اسد اتخاذ کرد. اما سقوط اخوان المسلمین و به قدرت رسیدن دولتی که ماهیتی ضداخوانی داشت، زمینه تغییر رویکرد دولت مصر در قبال بحران سوریه را فراهم کرد. زیرا برداشت دولت جدید مصر از مخالفان دولت سوریه و گروه‌های مخالف اسلام‌گرا تهدید و دشمن‌گونه بود و چنین برداشتی زمینه نزدیکی نسبی و دوپهلوی دولت مصر به رهبری السیسی به دولت سوریه در تقابل با گروه‌های اخوانی را مهیا کرد. به‌طوری که می‌توان مدعی شد این تغییر نسبی رویکرد مصر در قبال بحران سوریه از تغییر هویت آن در مقایسه با دولت اخوانی پیشین حاکم بر مصر و نوع برداشت‌های آن از گروه‌های مخالف دولت سوریه نشأت گرفته است. *

کتابنامه

منابع فارسی

احمدیان، حسن. (۱۳۹۳). "مبانی تحول رویکرد مصر به جنگ‌های غزه"، **فصلنامه مطالعات فلسطین**، (۲۵).
برچیل، اسکات و همکاران. (۱۳۹۱). **نظریه‌های روابط بین‌الملل**. ترجمه حمیرا مشیرزاده و روحالله طالبی
آرانی. تهران: نشر میزان.

جنتی، ع. (۱۳۹۱). ابعاد و دستاوردهای جنگ غزه. پژوهشکده تحقیقات راهبردی. بازیابی شده از:

<http://www.isrjournals.ir/fa/essay/1303-essay-farsi137.html>.

جوادی‌ارجمند، محمدجعفر. (۱۳۹۲). "رابطه هویت و منافع در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران با
تاکید بر رویکرد سازه‌نگاری"، **فصلنامه تحقیقات سیاسی بین‌المللی**، (۱۵). صص ۷۱-۴۷.

روپوران، ح. (۱۳۹۳). رویکرد ارتجاعی سیاست خارجی مصر. خیرگزاری فارس. بازیابی شده از:

<http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=13930818001202>.

سایت دیپلماسی ایرانی. (۱۳۹۳). ورود مصر به بحران سوریه. بازیابی شده از:

<http://www.irdiplomacy.ir/fa/page/1944920>.

صبوحی، مهدی و رحمت حاجی‌مین. (۱۳۹۲). "بررسی مقایسه‌ای رویکرد ایران و ترکیه در قبال تحولات
عربی؛ بررسی موردی تونس، مصر و لیبی"، **فصلنامه روابط خارجی**، (۴) ۵، صص ۱۳۴-۹۹.

فیرحی، د. (۱۳۹۱). اخوان‌المسلمین و آینده نظم سیاسی در خاورمیانه. سایت دیپلماسی ایرانی. بازیابی شده از

www.irdiplomacy.ir/fa/page/1912662.

محمدنیا، مهدی. (۱۳۹۳). "سازه‌نگاری کل‌گرا: یک رهیافت جامع برای توضیح رفتارهای سیاست خارجی
ایران بعد از انقلاب اسلامی"، **فصلنامه مطالعات انقلاب اسلامی**، (۱۱) ۳۸، صص ۸۴-۶۵.

مشیرزاده، حمیرا. (۱۳۸۶). **تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل**. تهران: نشر سمت.

مقدم‌دیمه، علیرضا. (۱۳۹۲). "هویت و سیاست خارجی مصر در قبال اسرائیل"، **فصلنامه مطالعات**

خاورمیانه، (۴) ۲۰، صص ۱۲۴-۹۹.

هادیان، ناصر. (۱۳۸۲). "سازه‌نگاری: از روابط بین‌الملل تا سیاست خارجی"، **فصلنامه سیاست خارجی**،

(۴)، صص ۹۴۹-۹۱۷.

منابع انگلیسی

Abdul-Aziz, H. (2015). The Egyptian Policy on Syrian Crisis. Available at: <https://www.middleeastmonitor.com/articles/africa/18908-the-egyptian-policy-on-the-syrian-crisis>.

Al-Ali, N. (2004). *Secularism, Gender and the State in the Middle East*. Cambridge: Cambridge University Press.

Benhorin, Y. (2008). Egypt Lays Blame on Hamas. *Ynet News*, December 27.

CBC News. (2012). Ceasefire Elusive as Israel – Hamas Clash Rages on. Available at: <http://www.cbc.ca/news/world/ceasefire-elusive-as-israel-hamas-clash-rages-on-1.117242>.

Feldman, sh. (2014). The 2014 Isreal-Hamas War: Preliminary net Assessment. Available at: <http://nationalinterest.org/feature/the-2014-israel-hamas-war-preliminary-net-assessment-11222>.

Gulhane, J. (2013). Egypt host International Meeting on Syria. Available at: <http://www.dailynewsegypt.com/2013/04/08/egypt-hosts-international-meeting-on-syria/>

Hamas Rejects Egypts Ceasefire Plan for Gaza. Available at: <http://www.aljazeera.com/news/middleeast/2014/07/hamas-rejects-egypt-ceasefire-plan-gaza-201471543638311569.html>, 15/07/2014.

Hopf, T. (2000). *The promise of Constructivismalin IR Theory*. London: Routledge.

Khalifa, D. (2013). Saving Peace: the case for Amending the Egypt-Israeli

Peace treaty. *The International Center for the Study of radicalization and political Vioance*, pp. 1-18.

Korsunskaya, D and Y. Bayoumy. (2015). Russia's Putin, Egypt's Sisi say committed to fighting terrorism. Available at:
<http://www.reuters.com/article/2015/02/10/us-russia-egypt-syria-idUSKBN0LE1O020150210>.

Meringolo, A. (2015). From Morsi to Al-Sisi: Foreign Policy at Service of Domestic Policy. *Insight Egypt*, (8), pp. 1-12.

Morsi says Egypt cuts all ties with Damascus, calls for Syria no-fly zone. Available at:
<http://rt.com/news/egypt-ties-morsi-syria-764/>, June 15, 2013.

Nidal, A. M. (2013). Egypt floods Gaza tunnels to cut Palestinian lifeline. *Reuters*, February 13.

Price, R and Ch. Rues- Smith. (1998). Dangerous Liaisons? Critical International Theory and Constructivism. *European Journal of International Relations*, 4 (3), pp. 259-294.

Reus-Smith, Ch. (2001). Constructivism. *In Theories of International Relations*, S. Burchill and A. Linklater (eds), New York: Palgrave.

Sabry, B. (2013). Understanding Egyptian nationalism. Available at: www.al-monitor.com/pulse/originals/2013/09/egyption-nationalism-islamism-challenge.html.

Said Aly, A. M. (2014). Post Revolution Egyptian Foreign Policy. Middle East Breif, *Grown Center for Middle East Studies*, (86), pp. 1-9.

Wagner, D. (2013). Syria's New Friend in Cairo. Available at:
http://www.huffingtonpost.com/daniel-wagner/syrias-new-friend-in-cair_b_3950421.html.